

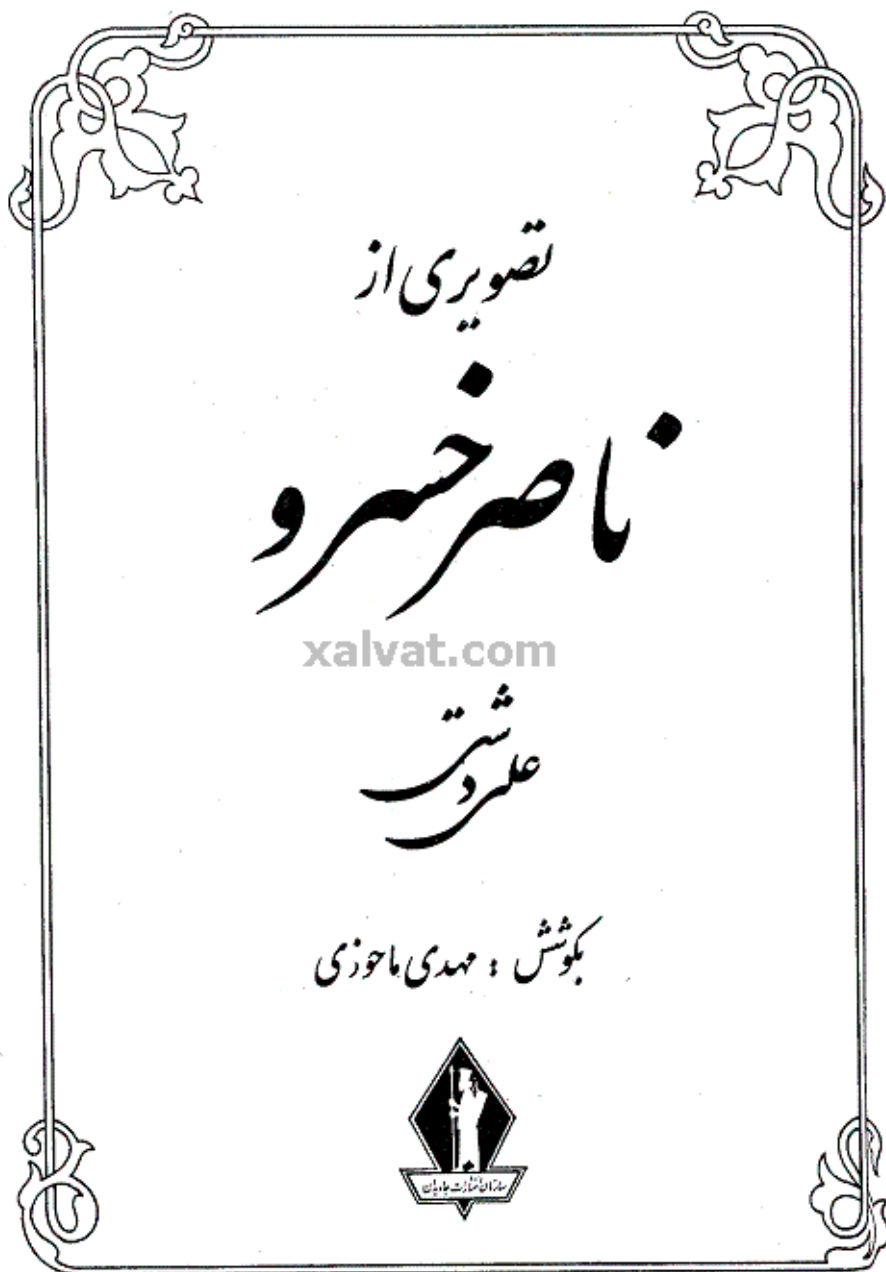


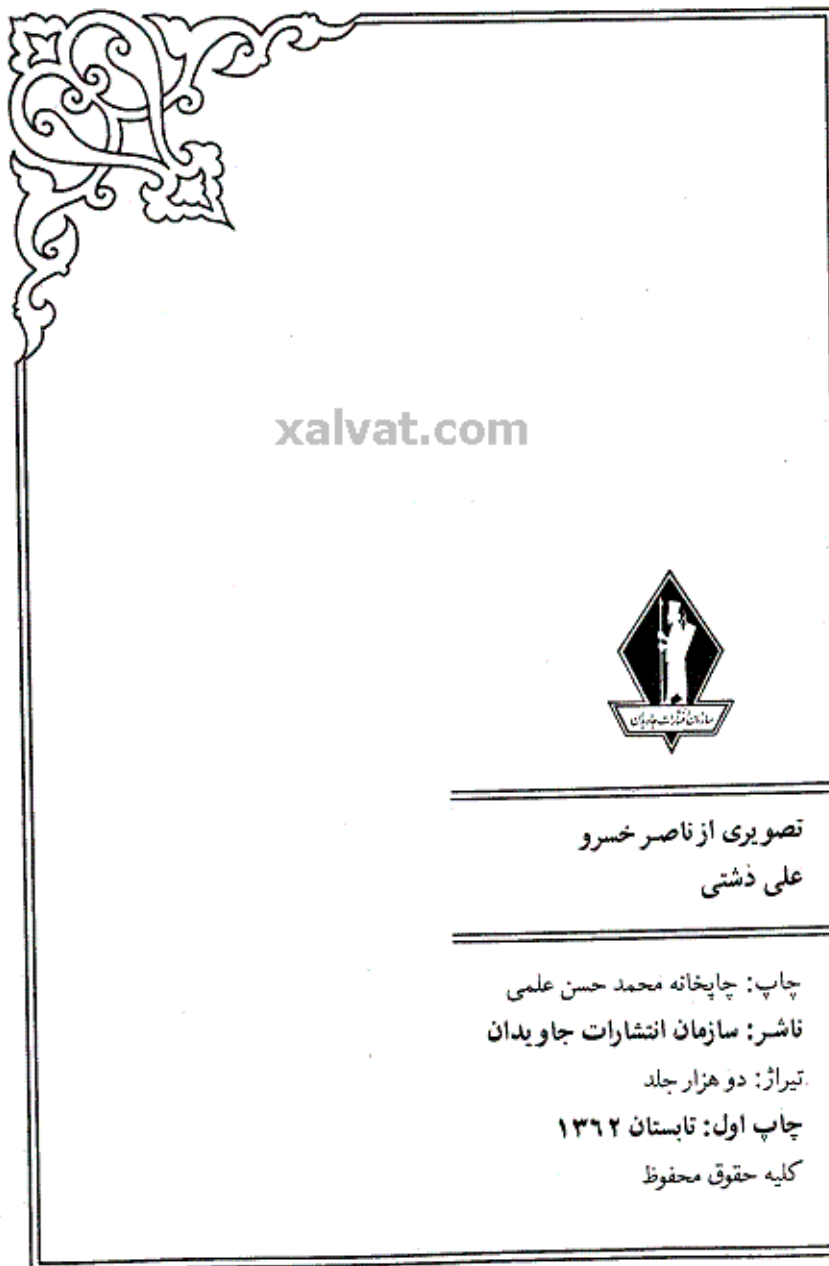
۱۱۴

علی دشتی : [ناصر خسرو] شاعر پرخاشگر

تنبهویسری از
ناصر خسرو

علی دشتی





xalvat.com



تصویری از ناصر خسرو
علی دشتی

چاپ: چاپخانه محمد حسن علمی
ناشر: سازمان انتشارات جاویدان
تیراژ: دو هزار جلد
چاپ اول: تابستان ۱۳۶۲
کلیه حقوق محفوظ



فهرست مباحث کتاب

xalvat.com

۵	مقدمه
۹	شاعر بیهمتا
۲۷	شاعر اصیل خراسان
۵۱	شاعر اخمو
۸۵	شاعر طبیعت
۱۰۱	شاعر پرخاشگر
۱۲۱	شاعر خردگرای
۱۳۹	شاعر حکمت شعار
۱۵۵	شاعری در حال تحوّل
۱۷۵	سرگذشت تحوّل فکری
۱۹۹	حکمت، در خدمت عقیده
۲۱۹	آدم و ابلیس
۲۳۳	روشنایی نامه
۲۵۵	آشفتگی
۲۸۵	منتخبی از اشعار
۳۴۹	فهرست جامع



۱ - ت و بہہما

دستخط شادروان علی دشتی

این عنوان لقب ، براساس تائیر ناصر خسرو
نیامد ، بلکہ جہات عدیدہ چیز اور ابان
توان بزرگ ایران بر نظر ساقی است کہ در
زیر بدان جہات است رہ اس میخوانند

- ۱- سرودہ ؟ ار او آئینہ اندیشہ و معتقدات
اولت . چیز نطفہ است کہ بہ اندیشہ عقاید
در تنگ نباشد ، ستر نرودہ است کہ اثر مستقیم
انفعالات نفس در نباشد . از این جہت ت و
بلغ بزرگ دیگر میماند : حلال اللہ بن محمد مولان
- ۲- ناصر خسرو حکیم است و بہ حق متامل
معدلات عقیقہ و با این تفادیت کہ حکمت در
ذہن او ازاد و پویندہ باقی مانده ، بلکہ در
روز معتقدات باقی مانده و متوقف میشود
حکمت پوین فکر ادراک است در جہت عقاید



شاعر پرخاشگر

xalvat.com

- ناصر خسرو در حصارى از تعصب
- خراسان عرصه ظهور حوادث
- مبارزه ناصر خسرو با کرامیان
- ناصر خسرو در مقابل عوام و عوامفر بیان
- حماسه یمکانی



شاعر پرخاشگر

این رشوت خواران فقها بند شما را
ابلیس فقیه است گرایشان فقها اند
گر احمد مرسل بدر اقامت خویش است
جز شیعت و ابنای وی اولاد... اند؟!*

چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید
در وقت شما بند شریعت بگشاید
هرگز نکنید و ندهید از حسد و مکر
نه آنچه بگویند و نه هر چه آن بنمایند

xalvat.com

این لهجه ناصر خسرو است نسبت به علمای بلخ، و دیوان وی پر است
از اینگونه پرخاشگری.
او یکنوع حسن صباحنی است که سلاح او زبان اوست. مردی است
مجاهد و مبارز که در راه پیشرفت عقیده خویش، زبان و قلم خود را بکار



valvat.com

انداخته، هیچگونه مدارا و مماشات را روا نمی‌دارد.

ناصر خسرو در حصاری از تعصب

ناصر خسرو از آن طبقه مردمانیست که در هر زمینه اجتماعی، سیاسی و دینی که قرار گیرند، سختکوش، سختگیر و بیگانه با روش مماشات و مدارا می‌شوند و چیزی آنها را از رسیدن به هدف باز نمی‌دارد و شاید این روحیه، ساخته و پرداخته محیط زندگانی و خصایص اقلیمی باشد که او و افرادی چون او مانند ابومسلم، یعقوب لیث و ابن مقفع را بیمار می‌آورد و حتی بسی از صوفیان این منطقه چون خواجه عبدالله انصاری و شیخ احمد جام را می‌پروراند که به تعصب و تصلب کشانیده می‌شوند و اصل بزرگ تصوف را که وسعت مشرب و روح مماشات و اعتدال را توصیه می‌کند، نادیده گرفته، سختگیر بهای فرقه‌ایرا نمی‌توانند از یاد ببرند.

ناصر خسرو تا چهل سالگی از هر حیث عادی و مردی بود سازشکار و اهل زندگانی، عاری از تعصب و سختگیری و دور از هر گونه جانبداری شدید. پس از سفر مصر، ناصر خسرو دگرگون شد و گویی تحوّل در روح وی پدید آمد. از گریبان مردی متوسط و عادی، مبلغ داعی بزرگی سر بر آورد که تمام مواهب طبیعی و مكتسبه خود را در راه کیش تازه و دعوت فاطمیان بکار برد.

از منشآت او یکنوع تعصب و حتی گاهی تصلب دیده می‌شود. از آن تاریخ جز در راه عقاید مذهبی، خامه او به حرکت نیامده است و از قراین بر می‌آید که تمام آثار او از دیوان شعر گرفته تا زادالمسافرین، جامع الحکمتین، وجه دین و خوان الاخوان پس از این تحوّل پدید آمده است و خود او بدین تحوّل روحی و فکری آگاه بوده و در قصیده‌ای بدان اشارت می‌کند:

من دگرم یا دگر شده است جهانم!؟

هست جهانم همان و من نه همانم



valvat.com

تاش همی جستم او به طبع همی جست
 از من وه من زو کنون به طبع جهانم
 پس نه همانم من و جهان نه همانست
 زآنکه جهان چون منست من چو جهانم
 عالم، کان بود و منش زرو کنون من
 زرسخن را به نفس ناطقه کانم
 ای عجیبی خلق را چه بود که ایدون
 سخت بترسند می زنام و نشانم؟!
 آب کسی ریخته نشد ز بی من
 نان به ستم من همی ز کس نستانم
 هیچ جوان را به قهر پیر نکردم
 پس به چه دشمن شدند پیر و جوانم؟!
 خطبه نجستم به کاشغرنه به بغداد
 بد به چه گوید همی خلیفت و خانم؟!

چگونه خطبه به بغداد و کاشغرنجستی!؟

دعوت اسماعیلیان را آغاز کردی و خواستی خطبه، به نام خلیفه فاطمی خوانده شود. خان ترک، با خلیفه عباسی دست اندرکارند و یکی دیگری را تأیید می کند. خلیفه عباسی از پیشرفت فاطمیان در بیم و هراس است، به خان غزنوی و سلجوقی فرمان و لقب می فرستد تا داعیان فاطمی را از میان بردارند. سفاکی محمود غزنوی در ری و عراق از خاطرها نرفته است. حمایت طغرل از خلافت عباسی گواهی زنده است بر اینکه خان و خلیفه همدستند و هر که بر خلاف آنها برخیزد، از میانش بر می دارند، مخصوصاً اگر آنکس چون توزبان گویا و منطلق رسا داشته باشد و از هر گونه تقیه یا مماشاة و مدارا دوری گزیند، که در این حال باید روش «حسن صباح» را پیش گیرد، به دژی مستحکم پناهنده شده و عاملهای مصمم خود را به کشتن امثال نظام الملک بگمارد.



valvat.com

گرت نخوانم مدیح، تو که امیری
نیز به مهمان و خان خویش مخوانم
گرتو بخوانی مرا، امیر ندانفت
وزت بخوانم مدیح، مرد مدانم
من که ز خون حسین پر غم و دردم
شاد چگونه کنند خون رزاتم؟!
ملک سلیمان اگر ببرد یکی دیو
با سپهی دیو، من چه کرد توانم؟!
هیچ شبان بی عصا و کاسه نباشد
کاسه من دفتر و عصاست ز بانم

تیر مرا جز سخن نباشد پیکان
تیر قلم را بیان بس است کمانم
گر عدوی من به مشرق است، ز مغرب
تیر خود آسان بدوروان برسانم

valvat.com

خراسان، عرصه ظهور حوادث

این نکته تاریخی را نباید فراموش کرد که خراسان بیش از سایر نقاط ایران، عرصه ظهور حوادث بوده، طغیانها، پیدایش امرای ایرانی و شیوع مذهب اسماعیلی در این سرزمین از هر کجای دیگر چشمگیرتر است. آیا علت این امر، دوری از مرکز خلافت، خودکامگی امرای عرب، تعدی به مال و جان مردم، مصادره و تصرف املاک، تفتیش عقاید و سختگیری بر معتقدات و روش خودسرانه و غیرمنصفانه در جمع‌آوری مالیات بوده که رویهمرفته موجبات نارضایی عامه را فراهم کرده که یکی از آثار آن نیز نشر و شیوع مذهب فاطمی است، یا عوامل دیگری نیز در ایجاد چنین مرکزیت بحران‌زا و حادثه‌انگیزی اثر داشته است؟



شاعر پرخاشگر

۱۰۷

valvat.com

در آن تاریخهای دور دست، مذهب وسیله‌ای برای حکومت کردن بشمار می‌رفت. همانطور که مخالفت با خلافت بنی امیه در خراسان آغاز شد، مخالفت با خلافت عباسی و گرایش به فاطمیان نیز در آنجا رسوخ یافت. شاهد زنده، گرایش نصر بن احمد سامانی است بدین طایفه. نهایت جاه‌طلبی پسرش نوح با دسیسه و همدستی بعضی از سران لشکر وی که از ایلات ترک مهاجر بودند، این نهضت را در مشیمه خفه کرد و پس از رسیدن به شاهی، همه موافقان پدر را از بین برد و در عوض تأیید خلیفه عباسی را بدست آورد.

گمان می‌رود خلفای عباسی از مدتها پیش به منظور سرکوبی مقاومت‌های ملی و مذهبی ایرانیان، عشایر ترک آسیای مرکزی را به مهاجرت به خراسان تشویق کرده، تیولهایی به سران آنها واگذار کرده بودند.

شاهد گویای این حدس و تخمین، مبارزه ایست که محمود غزنوی بر ضد رافضیان و قرمطیان براه انداخت و هزاران نفر را در خراسان و ری و دیلمان بهلاکت رساند.

پس از محمود، سلجوقیان این شیوه جلادی را بر عهده گرفتند و باز نکته جالب توجه اینکه در این مبارزه با شیعیان یا فاطمیان، عنصر ترک، میداندار بود، زیرا آنان نسبت به عنصر ایرانی بیگانه و نیازمند یاری خلیفه بغداد بودند و از اینرو در یاری اهل تستن که مذهب دولتی بود، از هیچ اقدامی فروگذار نکردند. از جمله فقها و ملاهای سنی جاه‌طلب را دور خود جمع کرده، به آنها منصب و ملک می‌دادند و همانها بودند که پس از سال ۴۴۴ هجری که ناصر خسرو از سفر هفت ساله خود به بلخ بازگشت، بروی شور بدند و فتودالها را بر ضد وی برانگیختند تا مجبور به ترک یار و دیار خود گردید، ولی او تا آخرین دقیقه عمر خود دست از این مبارزه برنداشت، چنانکه در صفحات گرانبهای دیوان و رسائل او، این مبارزه پیوسته به چشم می‌خورد.

براستی سزاوار بود شمه‌ای از این جهاد مستمر و تلاش پی گیر و خستگی ناپذیر ناصر خسرو در فصلی آورده شود، اگر چه آثار این مبارزه در همه



xalvat.com

دیوان وی پراکنده است.

در قرآن شریف دو آیه پر مغز و پر معنی هست که گویی ناصر خسرو در قصیده زیر آن را تفسیر و تحلیل کرده است و آن آیه اینست:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» خداوند اوضاع قومی را دگرگون نمی‌فرماید مگر آنکه اوضاع روحی آنها دگرگون شده باشد (سوره رعد- آیه ۱۳).

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا يَك مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...» این بدانست که خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است، تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه خود آن قوم، موجبات این تغییر نعمت را فراهم سازند...» (سوره انفال آیه ۵۳).

ناصر خسرو در این باب می‌گوید:

چونکه نکو ننگری جهان چون شد؟
 خیر و صلاح از جهان، جهان چون شد؟!
 چاکر نان پاره گشت فضل و ادب
 علم، به مکر و به زرق معجون شد!
 زهد و عدالت سفال گشت و حجر
 جهل و سفه زرو دژ مکنون شد
 از چه درآیی همی درون که چنین
 مردمی از خلق جمله بیرون شد؟
 فعل، همه جور گشت و مکر و جفا
 قول، همه زرق و غدر و افسون شد
 سربه فلک بر کشید بیخردی
 مردمی و سروری در آهون^۱ شد
 باد فرومایگی وزید، وز او
 صورت نیکی نژند و محزون شد



valvat.com

خاک خراسان چو بود جای ادب
معدن دیوان تا کس اکنون شد
حکمت را خانه بود بلخ و کنون
خانه ش ویران و بخت وارون شد
ملک سلیمان اگر خراسان بودی
چونکه کنون ملک دیو ملعون شد؟
بنده ترکان شدند باز، مگر
نجم خراسان نحس و مخبون شد
چاکر قیچاق شد شریف زدل
حُرّه او پیشکار خاتون شد
لاجرم از ناقصان امیر شدند
فضل به نقصان و، نقص افزون شد
سوی خردمند، گرگ نیست امین
گر سوی تو گرگ نحس، مأمون شد
سوی تو سخاک بد هنر ز طمع
بهر و عادلتر از فریدون شد

.....
جان لطیفم به علم بر فلک است
گرچه تنم زیر خاک مسجون شد

مبارزه ناصر خسرو با کرامیان

در قرن دوم هجری به واسطه آشنایی مسلمانان با فلسفه یونان و معارف هند و ایرانی تمایلی محسوس به مقولات عقلی در محیط اسلامی پیدا شد و مأمون خلیفه عباسی این تمایل را ترویج می کرد، ولی جانشینانش در قرن سوم و چهارم به مخالفت با این جهش به سوی مقولات برخاسته و حتی فرقه معتزله را تضعیف و اشعریان را تقویت کردند تا آنجا که هر گونه رغبت به مقولات



valvat.com

عقلی، نوعی انحراف از شریعت بشمار می‌رفت.

در جامعه آنوقت به ستاره‌شناسی، ریاضیات و علوم طبیعی با دیده شک و کج‌اندیشی نگریده می‌شد و هرگونه تمایلی به علوم، بی‌اعتنایی به دین تلقی می‌گردید و این حالت در قرن پنجم و ششم به اوج خود رسید. ناصر خسرو که با مقولات عقلی و ریاضی کاملاً آشنا و همچون فرقه معتزله و شیعه برای آنها ارزشی قائل بود و حتی در مسائل شرعی از این معلومات استفاده می‌کرد، در مقابل کرامیان قرار گرفت.

در زمان غزنویان و سلجوقیان، فرقه کرامیان، به خراسان آبرویی داشتند و پیروانی بسیار. این طایفه که ناصر خسرو آنها را «حشویان» می‌نامد، قشری، ظاهربین و از هرگونه تعمق و گرایش عقلی دور و برای خداوند دست و پا و چشم و خلاصه مجموعه خصایص بشری قائل بودند. آنها آیات قرآنی را به همان معنای ظاهری و لفظی گرفته و مثلاً به استناد این عبارت از قرآن کریم «بدآله فوق ایدیهیم» معتقد بودند که خداوند چون آدمی دست دارد. یا به آیه شریفه «وجوه یومئذ ناضرة - الی ربها ناظرة» چهره‌هایی که در این روز برافروخته شده و پروردگارش را می‌نگرند (سوره قیامت آیه ۲۳)، استناد کرده، خداوند را قابل رؤیت می‌گفتند.

همچنین نعمتهای بهشتی را چون نعمات دنیوی دانسته و از خوردن و شهوترانی سخن می‌گفتند، چنانکه ناصر خسرو راجع به آنها می‌گوید:

بر سر منبر سخن گویند، مرا و باش را
از بهشت و خوردنی حیران همی زینسان کنند
بانگ بردارند و بخروشند بر امید خورد
چون حدیث جو کنی، بی شک خران افغان کنند
ورنگویی جای خورد و کردنی باشد بهشت
بر نواز خشم و سفاهت چشم چون پیکان کنند
..... الخ

این ملاحای قشری و به قول ناصر خسرو «حشویان» هرگونه جستجو و



شاعر پرخاشگر

۱۱۱

xalvat.com

بحث در سر وجود را عبث و باطل می گفتند و ستاره شناسی یا علم طب را فضولی در امر حق می دانستند.

ناصر خسرو چه در دیوان و چه در رسائل خود آنها را خطا کار گفته و معتقد است به همان گونه که کالبد آدمی به خوراک و پوشاک نیازمند است، شناخت جهان آفرینش و حوادث زندگانی و پی بردن به حقیقت اشیاء، از خواص نفس ناطقه است و آدمی از این حیث بر ستوران امتیاز دارد که تشنه علم است و می خواهد از سیر افلاک، گردش ستارگان و خواص ذاتی ماهیات آگاه شود.

این فقها لقبان می گویند: اگر کسی بخواهد از دقائق حرکت سیارات یا علت خسوف و کسوف آنها مطلع شود، کافر است زیرا ما را با چگونگی و چرایی عالم وجود کاری نیست و به این ترتیب جاهل را بر علم ترجیح می دهند، در صورتی که قرآن کریم صریحاً می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا وَ عَلِيَّ جَنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز رازهایی است که پی بردن بدانها ویژه خردمندانست؛ آنها که در هر حال خدای خویش را یاد می کنند و در آفرینش آسمان و زمین و آنچه در آنهاست به دقت می اندیشند (سوره آل عمران آیه ۱۸۸)».

در قصیده ای که ناصر خسرو، خرد را می ستاید، آثار این مبارزه مستمر علیه کسانی که دیانت را وسیله توجسبه مقاصد نابخردانه خویش قرار می دهند، ظاهر می شود:

خرد آغاز جهان بود و توانجام جهان
باز گرد ای سره انجام، بدان نیک آغاز
خرد است آنکه ترا بنده شدستند بدو
به زمین شیر و پلنگ و به هوا باشه و باز



xalvat.com

خرد آنست که چون هدیه فرستاد به تو
 زو خداوند جهان با تو سخن گفت به راز
 چون به بازار جهان خواست فرستاد همیت
 مر ترا زو خرد و علم عطا بود و جهاز
 بر سر دیو، ترا عقل بسنده است رقیب
 به ره خیر، ترا علم بسنده است نُهاز^۱
 آنگاه راجع به حشویان می گوید:

علما را که همی علم فروشند بین
 به ربایش چو عقاب و به حریمی چو گراز
 هر یکی همچو نهنگی وز بس جهل و طمع
 دهن علم فراز و دهن رشوت باز

اگر همین ملای ظاهراًصلاح را دور از دیده مردم، به خانه خویش
 خوانی ریا را به یکسوی انداخته از تو مطرب می خواهد و حتی راجع به امامان
 معتبر اهل سنت در این قصیده نسبت هایی داده می شود:

گرش پنهانک مهمان کنی از عامه به شب
 طبع ساز و طربی یا بیش ورود نواز
 می جوشیده حلالست سوی صاحب رأی^۲
 شافعی گوید شطرنج مباحست بیاز
 صحبت کودک کک ساده زنج را مالک
 نیز کرده است ترا رخصت و داده است جواز
 می و قیمار و لواطت به طریق سه امام
 مر ترا هر سه حلالست، هلا سربقراز!
 اگر این دین خداست و حق اینست و صواب
 نیست اندر همه عالم نه مُحال و نه مُجاز

۱- پیشوا- همراه.

۲- ابوحنیفه.



xalvat.com

زین قبل ماند به یمگان در حجت پنهان
 دل برآکنده زانده و غم و تن به گداز
 الخ.....

ناصر خسرو در مقابل عوام و عوام فریبان

در ذهن مردم عامی غالباً رستگاری نشانه لیاقت و سزاواری مرد موفق است، زیرا خدا را عادل می دانند و او را مؤثر و نافذ در حوادث حقیر و مسکین زندگانی انسانی می گویند: اگر یکی ثروتمند است و در رفاه و خوشی می گذرانند، علامت اینست که شایسته آنست و اگر دیگری مقتدر و در میان مردم، صاحب رأی و شأن و عنوانست، نشانه آنست، که این مزایا از راه استحقاق (یعنی اراده خداوند) بدو رسیده است. همچنین است معکوس قضیه، یعنی مرد مستمند و ناتوان، سزاوار چنین محرومیت و ناکامی است و حتی ضرب المثلی میان عامیان رایج است که «خدا، خرا شناخت و شاخش نداد».

از پاره ای ابیات ناصر خسرو برمی آید که چنین سخنهایی راجع به وی گفته اند و به گوشش رسیده است، از اینرو بدانها جواب می دهد:

مرا گویی «اگر دانا و حُری
 به یمگان چون نشینی خوار و بی بار؟»
 به زنهار خدایم من به یمگان
 نکوبنگر، گرفتارم میندار
 نگوید کس که سیم و گوهر و لعل
 به سنگ اندر گرفتارند یا خوار
 اگر خوار است و بی مقدار یمگان
 مرا اینجا بسی عز است و مقدار
 نماند جز درختی را خردمند
 که بارش گوهر است و برگ، دینار



valvat.com

به از دینار و گوهر علم و حکمت
کرا دل روشنت و چشم بیدار
..... الخ

حماسهٔ یمگانی

در قصیدهٔ زیر که مناسب است آنرا حماسهٔ یمگانی بنامیم، زبان پرخاشگر ناصر خسرو بکار افتاده و ضمن بیان ارزش وجودی و مقبولیت اجتماعی خویش و آوردن ابیاتی پهلوانی و حماسی در این زمینه خشم خویش را بر فقیهان دولتی و عوامفریبان ریاکار فرو می ریزد.

مانده به یمگان به میان جبال
نیستم از عجز و نه نیز از کلال^۱
بکسره عشاق مقال منند
در گه و بیگه به خراسان، رجال
وز سخن و نامهٔ من گشت خوار
نامهٔ مانی و نگارش نکال^۲
نام سخنهای من از نظم و نثر
چيست سوی دانا، سحر حلال
عشق محالست نباشد هگرز^۳
خاطر بر نور محلّ محال
نظم نگیرد به دلم در غزل
راه نگیرد به دلم بر غزال
مال نجسته است به یمگان کسی
زانکه نبوده است خود اینجای مال

۱- کلال: تعب و ماندگی، ضعف و ناتوانی.

۲- نکال: عقوبت و سزا و اشتها بفضیحت و رسوائی.

۳- هگرز: هرگز.



xalvat.com

بل چو هزیمت شدم از پیش دیو
گفت مرا بختم: از اینجا «تعال»
چشم همی دارم تا در جهان
نوجه پدید آید از این دهر زال
سیرت او نیست مگر جادوی
عادت او نیست مگر کاحتیال
مهنر و کهنتر همه با او به خشم
عالم و جاهل همه زونال نال
نیست کسی جز من خشنود از او
نیک نگه کن به یمین و شمال
کیست جز از من که نشد پیش او
روی سیه کرده به دُکّ سؤال
ای رهی و بنده آزون نیاز
بوده به نادانی هفتاد سال
یک ره از این بندگی آزاد شو
این خرد بخت، برآی از جوال
سیل طمع برد ترا آب روی
پای طمع کوفت ترا فرق و یال
شرم نداری همی از نام زشت
بر طمع آنکه شوی خوب حال؟
من نشوم گریشود جان من
پیش کسی کیش نپسندم همال
بلخ ترا دادم و بیمگان سند
و بن دره تنگ و جبال و نلال
فرذا معلوم تو گردد که کیست
پیش خدا از تو و من بر ضلال
بد چه سگالی که فرومایگیست
خیره بر این حجّت نیکو سگال



valvat.com

در آخر یکی از قصیده‌های بلند وی که انباشته از معانی است باز بدین موضوع پرداخته است که «مردم (عوام) می‌گویند به سخنهاى او گوش ندهید، چه اگر حرف حسابی داشت از بلخش بیرون نمی‌کردند:»

گویدت فلان ک «ز چنین سخنها
مانده است به زندان فلان به بندگان
منگر به سخن‌های او از ابرا
ترکانش براندند از خراسان
نه میر خراسان پسندد او را
نه شاه سجستان نه میر ختلان
گر مذهب او حق و راست بودی
در بلخ بدی با اتفاق اعیان

و در پاسخ بدین طعنه‌های نامعقول مدعیانست که می‌خروشد و می‌گوید:

این بیهده‌ها را اگر ندانی
«در کار نیایدت نقصان»
ای کرده ترا فننه اهل باطل
بر «خَدَثْنَا عَنْ فُلَانٍ وَبِهِمَان»
گر چهل ترا درد کردی، از تو
بر گنبد کیوان رسیدی افغان
مغز است تراریم، گر چه شویی
دستاره صابون و تن به اُشْتَان^۱
طعنه چه زنی مرمر ابدان کیم^۲
از خانه براندند اهل عصبان
زیرا که براندند مصطفی را
ذریّت شیطان از اهل و اوطان

۱- گیاهیست که بدان رخت شویند و دست و بدن را نیز

۲- که مرا.



xalvat.com

من بسته آداب و فضل خویشم
در تنگ زمینی ز جور دیوان
چون من به بیان بر زبان گشادم
لرزان شود آفاق و لؤلؤ آرزان
در دین به خراسان که شست جز من
رخساره دعوی به آب برهان؟!
دیوان بر میدند، چون بدیدند
در دست من انگشتی سلیمان

ناصر خسرو بیش از آنکه به فضل و سخن خویش بیالد، به استغناء طبع و علو همت خود می نازد، چنانکه خویشتن را فارغ از شاه و وزیر دانسته و در این قصیده کوتاه که تمام ابیات آن بلند و رساست می گوید:

اگر برتن خویش سالار و میرم
ملاحت همی چون کنی خیر خیرم
اسیرم نکرد این ستمگاره گیتی
چو این آرزو جوی تن کرد اسیرم
چو من پادشاه تن خویش گشتم
اگر چند لشکر ندارم، امیرم
به تاج و سر برند شاهان مشهر
مرا علم و دین است تاج و سر یرم
چو مر جاهلان را سوی خود نخواند
نه بوی نبید و نه آوای ز یرم
چه کار است پیش امیرم، چو دانم
که گر میر پیشم نخواند، نمیرم؟!
به چشم ندارد خطر سفله گیتی
به چشم خردمند از ایرا خطیرم
حقیر است گر اردشیر است زی من
امیری که من بردل او حقیرم



valvat.com

به گاه درشتی، درشتم چوسوهان
 به هنگام نرمی، به نرمی حریرم
 چومن دست خویش از طمع پاک شستم
 فزونی از این و از آن چون پذیرم؟!
 ندانم جز این عیب مرخویشتن را
 که بر عهد معروف روز غدیرم
 از برا نظیرم همی کس نیاید
 که بر راه آن رهبری نظیرم
 چومن بر بیان دست خاطر گشادم
 خردمند، گردن نهاد ناگیرم

تنها طرز فکر عوام نیست که ناصر خسرو را بستوه آورده و زبان او را به تعرض و پرخاشگری باز کرده است؛ آنچه بیش از هر چیز او را رنج می دهد، آزار و ستم روزافزون ترکان سلجوقی است که بر خراسان تسلط یافته و از هیچ ظلم و تجاوزی نسبت به مردم دریغ نمی کنند، خاصه که فقیه نمایان را نیز دور خود جمع و برای تأیید بیدادگرها و نابکار یهایشان، آنانرا تطمیع کرده اند.

بدیهی است چنین عواملی که تعدادشان در هر جامعه کم نیست مرعوب بازوان تیغزن حاکم بر جامعه می شوند. اینان نیز خویشتن را چاکر درگاه خلیفه عباسی ساخته و مأموران آن بارگاه معرفی کرده اند و مانند غزنویان، رافضیان و باطنیان را قلع و قمع می کنند و همه آنها را به حساب خلیفه عباسی که در این تاریخ از بیم خلفای فاطمی سخت به تکاپو افتاده اند، می گذارند، چه آنانرا همپیمانان طبیعی توده های غیر سنی ایران شناخته اند، تا آنجا که حتی از تمام علمای بغداد سند گرفته اند که خلفای فاطمی از نسل حضرت فاطمه (ع) نیستند و به عمال خود مؤکداً دستور دادند که «قرمطیان» را نیست و نابود کنند.

کار این اختلاف و ستیزه جویی تا آنجا بالا گرفت که خلیفه عباسی،



valvat.com

امام محمد غزالی را به نوشتن کتابی به نام «فضایح الباطنیة» بر ضد باطنیان مأمور می کند.

در اشاره به موارد مذکور و تأکید بر اینکه سلجوقیان عنصری بیگانه اند، ناصر خسرو قصیده‌ای دارد که ابیاتی از آنرا در اینجا می آوریم و این فصل را پایان می دهیم:

خراسان جای دونان گشت، گنجد
 به یک خانه درون آزاده با دون؟!
 مرا باری دگر گونست احوال
 اگر تو نیستی بی من دگرگون
 مرا دونان ز خان و مان براندند
 گروهی از نماز خویش، ساهون^۱
 بلا روید نبات اندر زمینی
 که اهلش قوم هاما نند و قارون
 بر آن تربت که بارد خشم ایزد
 بلا روید نبات از خاک مسنون
 نبات پر بلا غُر است و قبیحاق
 که رُستستند بر اطراف جیحون

پس از این خطیبان سر سپرده خلفای عرب را که بر فراز منابر، به ستایش ترکان سلجوقی پرداخته‌اند مست باده غرور و جیره‌خوار دیو ملعون می گوید:

همی خوانند بر منبر ز هستی
 خطیبان آفرین بر دیو ملعون
 قضا آن یابد از میر خراسان
 که خاتون زو فزونتر یابد اکنون



چوباز از در درآید، عدل، چون مرغ
همان ساعت برون پرد ز پرهون^۱
توای جاهل برو باآل همامان
مرا بگذار با اولاد هارون
مرا گر ملک مأمون نیست شاید
که افزونم ز مأمون هست مأذون

xalvat.com

۱- هر چیز میان خالی - دایره. مثال از ناصر خسرو:
ای شده غافل ز علم و حجت و برهان
جهل کشیده به گرد جان تو پرهون